

چکیده

جایگاه علمای دین در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران معاصر، موجب گردید که آنان در مواجهه با جلوه های متنوع و متکثر غرب در ایران، محوریت یابند. مقاله حاضر علل یاد شده را تشریح کرده است. با نگاه به تاریخ معاصر به وضوح درمی یابیم که از سیصد سال قبل، که تفکر غرب جدید وارد ایران شد، در همه وقایع و حوادث مهم اجتماعی، که قاطبه مردم ایران در آن ها شرکت داشتند، نقش علمای شیعه، محوری بوده است. از آنجا که بیشتر و بلکه همه تحولات مهم اجتماعی ایران، از سه سده پیش تا کنون، به طور مستقیم یا غیرمستقیم در خصوص مسائل مربوط به غرب می باشد، پس میتوان گفت که در تاریخ معاصر ما، توجه علما به غرب و درگیری با آن، به نسبت سایر قشرهای جامعه، شدیدتر و گسترده تر بوده است. عوامل موثر در این زمینه عبارت اند از:

متن

با نگاه به تاریخ معاصر به وضوح درمی یابیم که از سیصد سال قبل، که تفکر غرب جدید وارد ایران شد، در همه وقایع و حوادث مهم اجتماعی، که قاطبه مردم ایران در آن ها شرکت داشتند، نقش علمای شیعه، محوری بوده است. از آنجا که بیشتر و بلکه همه تحولات مهم اجتماعی ایران، از سه سده پیش تا کنون، به طور مستقیم یا غیرمستقیم در خصوص مسائل مربوط به غرب می باشد، پس میتوان گفت که در تاریخ معاصر ما، توجه علما به غرب و درگیری با آن، به نسبت سایر قشرهای جامعه، شدیدتر و گسترده تر بوده است. عوامل موثر در این زمینه عبارت اند از:

1- عامل دینی (مبلغان مسیحی)

به لحاظ تاریخی، اولین حضور غرب در شرق، و از جمله در ایران، با صبغه دینی بوده است. مبلغان مسیحی به بهانه تبلیغ برای مسیحیان شرقی، و در حقیقت، به منظور جاسوسی کردن برای کشورهای متبوعشان به کشورهای شرقی می آمدند و پس از مدتی، بستر را برای ورود چهره های سیاستر کشورهایشان آماده میکردند. هدف مبلغان مسیحی، صرفاً مسیحی کردن مسلمانان نبود - که اتفاقاً در این امر، بسیار ناموفق بودند - بلکه علاوه بر حفظ و متمرکز کردن مسیحیان شرقی، که عمدتاً در کشورهای شرقی در اقلیت بودند، درصدد خدمات های کلانتر و عامتر به دولت های متبوعشان بودند.

علمای شیعه - که خود طلایهدار حرکت های دینی جامعه آن روز بودند، بیش و پیش از همه، به این خطر پی بردند و بسیار سریع، در مقابل کار آنان موضع گرفتند و به تناسب اوضاع، آنگاه که مبلغان مسیحی با زبان علمی کارشان را جلو میبردند، آنها نیز رفتارهای نظری و عملی آنها نقد علمی می کردند (به مانند اقدامی که علمای حوزه اصفهانی با انتشار مجله الاسلام، در صفاخانه اصفهان انجام دادند) و آنگاه که مبلغان مسیحی به زبان دیپلماسی و سیاست کارشان

را جلو میبردند، آنان نیز با زبان سیاسی و دیپلماسی با آنها مقابله میکردند (همانگونه که امثال ملاعلی کنی، میرزای آشتیانی، شیخ فضل الله نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی و شهید مدرس در مقاطع مختلف تاریخی در برابر بیگانگان ایستادند).

2 - عامل سیاسی - اقتصادی (استعمار)

دومین چهرهای که غرب پس از مسیحیتِ سیاسیشده، از خود در کشورهای شرقی نمایان ساخت چهره سیاسی - اقتصادی آن بود؛ چهرهای که بعدها در نزد ملل شرقی به چهره استعماری معروف شد و شرقی‌ها به‌شدت از آن نفرت پیدا کردند. غرب در این لباس، سرزمین‌های شرقی را اشغال، و سپس منابع آنها را غارت و چپاول می‌کرد. این چهره غرب، بسیار شفاقت‌ر و سریع‌تر خود را نشان میدهد و از همین روست که تعداد کسانی که با این چهره غرب به مقابله و ستیز برخاسته‌اند، بسیار بیشتر از کسانی است که با چهره دینی - مذهبی آن مقابله کرده‌اند.

وجود رساله‌ها و نوشته‌های فراوان از علمای شیعه در توصیف، تبیین و نقد و بررسی پدیده استعمار، در سال‌های آغازین ورود استعمار به شرق، بیانگر حساسیت علما بدین مسأله و نیز بیانگر پیشتازی آنها در این خصوص میباشد. البته، همزمان با رساله‌های غربشناسی علما، عده‌ای از غرب‌فرته‌ها نیز گزارش‌هایی پراکنده درباره غرب داده‌اند.

شایان ذکر است که میزان شناخت علما و نیز سایر قشرها از این چهره غرب، تا حدّ زیادی متناسب با میزان نفوذ و اعمال قدرت استعمار در کشورهای شرقی بوده و از آنجا که چهره استعماری انگلیس در هند، بسیار زودتر از این چهره آن در ایران خود را عیان ساخته است، شناخت چهره استعماری انگلیس، برای همه ایرانیانی که در آن ایام در هندوستان حضور داشتند، سهل‌تر و آسان‌تر بوده است. به همین دلیل است که حتی در میان همان علما نیز، عمده مطالب غربشناسی‌های اولیه را علمایی نگاشته که یا مقیم هندوستان بوده‌اند یا در حال رفت و آمد به آنجا.

3 - عامل جامع‌شناختی (موقعیت ممتاز علما)

الف) جایگاه اجتماعی روحانیت:

حساسیت علما در برابر غرب، علاوه بر عوامل پیشین، معلول موقعیت اجتماعی ممتاز علما نیز بوده است، زیرا آنها - به جز عده معدودی روشنفکر غرب‌فرته - تنها قشر تحصیل‌کرده جامعه آن روز بوده‌اند و در این صورت، طبیعی است که در مسائل مهم اجتماعی، مردم بدان‌ها رجوع کنند و از آنها سوال بپرسند. وارستگی و تقوای فقهای شیعه، استقلال آنان از دولت و دربار، ستیزشان با ظلم و جور اهل دیوان و حمایتشان از ضعفا و مظلومان، جلوداری آنان در قیام‌های ضد استعماری، صدور فرمان جهاد بر ضد متجاوزان، و بالاخره نیاز حیاتی و روزانه مردم به علما در امور مختلف (آموزش احکام و معارف دینی، ادای شعار مذهبی، قضاوت در منازعات، ثبت و تنفیذ معاملات، اجرای صیغه عقد و طلاق، تقسیم ارث، و سرپرستی مؤسسات علمی و مذهبی و...) عواملی بودند که نفوذ روحانیت را تا اعماق جامعه (حتی حرم‌سرای شاهان) گسترش داده و بر بخش مهمی از سرنوشت مردم حاکم ساخته بود.^[1]

(http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn2)

موقعیت و نفوذ اجتماعی علما به قدری بوده است که حتی روشنفکران لائیک و لامذهب و بی‌اعتقاد هم برای پیشبرد اهداف و آمال خود ناگزیر از همراهی با علما بودند. به عنوان مثال می‌توان به نامه عده‌ای از ایرانیان مقیم عثمانی به میرزای شیرازی - که تحت تأکیدات و نظر میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان نوشته شده بود - اشاره کرد: «ما عموم اهل ایران، که مهجور از وطن عزیز، در ممالک عثمانی متفرق هستیم... [معتقدیم که] به حکم هر قانون شرعی و عقلی بر ذمه علمای دین واجب است که بلا تأخیر یک مجلس شورای کبرای ملی ترتیب بدهند و موافق اصول شرع مقدس، حقوق ملت و شرایط بقای دولت را آن طوری که باید مقرر و مستحکم بسازند... شکی نیست که علمای اسلام کاملاً قادر هستند که در ظرف چند روز این دستگاه ظلم را در نظر عامه مسلمین به طوری مورد لعن و به نحوی محل نفرت عام بسازند که دیگر هیچ بی‌دین جرأت نکند نزدیک چنان دستگاه منفور برود، از برای علمای عصر چه افتخاری بالاتر از اینکه

بدون هیچ خونریزی، فقط به قوت کلام حق، این دولت اسلام را از چنگ این جانوران ملت‌خور، خلاص، و آیین عدل الهی را مجدداً اسباب سعادت امم روی زمین بسازند... از همت ایشان توقع ما فقط این است که از بالای منابر اسلام، دستگاه ظلم و معاونت ظلم و اطاعت ظلم را جهرأ و صراحه لعن و تکفیر نمایند. انهدام بنیان ظلم و شکست جمیع زنجیرهای اسارت و احیای دین و دولت اسلام، موقوف به این یک فتوای ربانی است. پس ای قبیله امم! ای ملاذ مسلمین! ای محیی ملت! ای آفتاب آسمان شریعت! در اعلام این فتوای عدل الهی چه تأمل دارید؟ ... روح اسلام منتظر ندای چنان فتوای حیات‌بخش و ما عموم آدمیان ایران به ایمان پاک و به قوت باطن اسلام، مهیای اجرای هر امر آن عرش انوار هدایت، هستیم.»^[2] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn3)

برای تبیین بیشتر این مسأله، ذیلاً به بعضی از گزارش‌ها در خصوص نفوذ علمای شیعه اشاره می‌شود.

سیوری - که درباره عهد صفوی کتاب نگاشته است - در کتاب خود به نام «ایران عصر صفوی»، نقش تاریخی روحانیان را به عنوان حفاظی میان قدرت مطلقه فرمانروا و رعایایش ذکر می‌کند^[3] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn4) و راز نفوذ و موقعیت ممتاز عالمان شیعه را در میان توده مردم به همین نقش خاص آن‌ها برمی‌گرداند.

میرزا محمد تنکابنی در کتاب معروفش - قصص العلماء - بر اساس نوشته سید نعمت‌الله جزایری، تحت عنوان «عوالی اللئالی»، درباره منزلت شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق ثانی، آورده است: «مخفی نماند که شیخ علی بن عبدالعالی کرکی از علمای زمان شاه طهماسب صفوی است. [شاه طهماسب] جناب شیخ علی کرکی را از جبل عامل به دیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و به همه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت، آن بزرگوار است، زیرا که نایب امام است. پس شیخ به همه بلدانی که تحت تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستورالعمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور رعیت به فلان نحو است و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای اینکه مخالفت با واقع داشت و سید نعمت‌الله جزایری در صدر کتابش موسوم به عوالی اللئالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی به اصفهان و قزوین آمد، سلطان به او گفت که تو به سلطنت از من سزاوارتری، زیرا که تو نایب امام می‌باشی و من از جمله عمال تو می‌شوم که به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم و شیخ احکام و رسایل به سوی مملکت پادشاه فرستاد، به نزد عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ خراج و مقدار آن و مقدار مدت آن بود و امر کرد که مخالفین و سنیان را بیرون کنند تا مبدا که موافقین را گمراه نمایند. و سلطان نیز به عمال نوشت که اطاعت و امتثال اوامر شیخ نمایند و بدانند که شیخ، اصل در سلطنت است و اصل در اوامر و نواهی است.»^[4] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn5)

عباس اقبال آشتیانی درباره نفوذ علمای شیعه در عهد قاجاریه می‌نویسد: «علمای امامیه دوره قاجاریه بر اثر تشویقی که از ایشان می‌شد و شهرتی که در نتیجه تألیفات و علم و فضل و کثرت شاگردان و مقلدین پیدا کردند، به تدریج چنان نفوذ یافتند که پایه قدرت خود را برابر یا بالاتر از قدرت سلاطین و اولیای امور گذاشتند و به نام ترویج احکام دین و اجرای حدود و نیابت از امام غایب در بسیاری موارد سلاطین و حکام را مطیع اوامر و احکام خود کردند.»^[5] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn6)

سر جان ملکم - سفیر انگلیس در عصر فتحعلی شاه - در کتاب «تاریخ ایران» خود در خصوص موقعیت اجتماعی علما مینویسد: «تعریف حال این طبقه [= مجتهدان] خالی از اشکال نیست، زیرا مردمی هستند که نه منصبی دارند و نه منصب قبول میکنند و نه کار مخصوص معینی دارند، اما به جهت فرط فضیلت و زهد و صلاحیتی که در ایشان است، اهالی هر شهر که مجتهدی در آن سکنی دارد، بالطبع و بالاتفاق، به ایشان رجوع کرده، مجتهدین را هادی راه نجات، و حامی از ظلم بغات و طغات دانند و چنان در تعظیم و تجلیل ایشان مبالغت نمایند که جبارترین سلاطین نیز مجبور است که در این امر، متابعت خلق نموده، از روی اعتقاد یا تکلیف، مجتهد را رعایت و احترام نماید. علمای ملت، که عبارت از قضات و مجتهدین است، همیشه مرجع رعایای بی‌دست و پا و حامی فقرا و ضعفا بیچاره‌اند؛ اعظم این طایفه به حدی محترم‌اند که از سلاطین کمتر بیم دارند، و هر وقت مخالف شریعت و عدالت حادث شود، خلق رجوع به ایشان و احکام ایشان کنند و احکام عموماً جاری است، تا وقتی که وضع مملکت اقتضای آلات حرب نکند. اگر امری قابل ملاحظه روی دهد، ملاحظه شریعت و قوانین ملکی باید بشود. بعد از اقامه شهود و فتوای شرع، سلطان، حکم به اجرای آن دهد. بلی

شک نیست که بعضی اوقات، مخالفت شرع و قانون نیز می‌شود ولیکن این‌گونه امثال از روی ندرت اتفاق می‌افتد و چون واقع شود، غالباً بهانه این است که حفظ سلطنت یا سلطان، داعی بر آن بوده است زیرا ظاهر است که اگر شفاهاً استخفاف و استحقاری بالنسبه به شرع و قانون بشود، علمای ملت، که آلات و ادوات اجرای احکام مذهب‌اند، محترم نمی‌توانند بود.»^[6] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn7)

وی در جای دیگر از همان کتاب می‌نویسد: «بنیان قواعد اهالی ایران مانند سایر بلاد اسلام بر قرآن و حدیث است و از این سبب است که فقهای شریعت و قضات ملت یک طایفه‌اند و چون سررشته قوانین الهیه در دست ملاهای ملت است و به همین سبب سیر بلاهای ضعفا و مساکین‌اند و در مقابل نیربازان صدمات ظلمه لاجرم این طبقه را احترامی تمام است. به جهت فرط فضیلت و زهد و صلاحیتی که در ایشان است، اهالی هر شهر که مجتهدی در آن سکنی دارد بالطبع و الاتفاق به ایشان رجوع کرده مجتهدین را هادی راه نجات و حامی از ظلم بغات و طغات می‌دانند و چنان در تعظیم و تجلیل ایشان مبالغه نمایند که جبارترین سلاطین نیز مجبور است که در این امر متابعت خلق را نموده از روی اعتقاد یا تکلف، مجتهد را رعایت و احترام کند. لکن فایده اهالی ایران از این طایفه همین نیست که گاه گاهی در احکام عدالت از ایشان استعانت جویند، بلکه شریعت را اعتبار است به سبب صلاحیتی که در نفس امنای شرع است، پادشاه را یاری آن نیست که رد احکام ایشان کند... خانه ایشان پناهگاه مظلومان است و بعضی اوقات شهری را به واسطه وجود شخصی از این طبقه، بخشیده و معاف داشته‌اند.»^[7] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn8)

مادام دیالافوا فرانسوی - که در زمان ناصرالدین‌شاه نقاط مختلف ایران را پیموده است - نیز مینویسد: «علمای روحانی و پیشوایان مذهبی، که عموماً آن‌ها را مجتهد می‌گویند، همیشه در نزد ایرانیان یک مقام و منزلت بسیار عالی داشته و دارند. این اشخاص محترم، از گرفتن حقوق یا مواجب دولتی امتناع دارند و از طرف دولت هم به این مقام نمیرسند، بلکه آرای عمومی متحداً در انتخاب آن‌ها به این مقام دخالت دارد.»^[8] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn9)

لیدی مری شیل - همسر وزیرمختار انگلیس در زمان ناصرالدین‌شاه - نیز گزارش میدهد: «در تمام شهرهای ایران، عده کثیری مجتهد و ملای دانشمند وجود دارد که در راستی و درستکاری آن‌ها هیچ شکی نیست و اغلب مورد پشتیبانی و احترام عامه مردم قرار دارند و همگی با جان و دل به اجرای دستوراتشان گردن مینهند.»^[9] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn10)

مستر بنجامین - سفیر امریکا در زمان ناصرالدین‌شاه - در مورد اعتبار و قدرت حاج ملاعلی کنی مینویسد: «مجتهد اعلم که مرجع تقلید است در حقیقت عالی‌ترین مقام قضایی ایران است و این شخص در حال حاضر حاج ملاعلی کنی است... حاج ملاعلی کنی مردی مسن، محترم و خیلی با وقار و هیبت است، ولی علی‌رغم مقام و موقعیت خود، زندگی مجلل و باشکوهی ندارد و خیلی ساده و معمولی به سر می‌برد و با آنکه املاک و دارایی هم دارد، مع هذا درصدد نمایش دادن آن‌ها نیست و در کمال سادگی زندگی می‌کند. موقعی که از منزل خارج می‌شود، فقط سوار یک قاطر سفیدرنگ می‌گردد و یک نوکر همراه اوست، ولی مردم وقتی از آمدن او مطلع می‌شوند، از هر طرف نزد وی می‌آیند و مانند یک وجود فوق طبیعی از این روحانی استقبال می‌کنند، یک اشاره از طرف او کافی است که شاه را از تخت سلطنت به زیر آورد و هر فرمان و دستوری که درباره خارجی‌ان و غیرمسلمانان صادر کند فوراً از طرف مردم اجرا می‌گردد. سربازان گارد محافظ سفارت در تهران به من می‌گفتند با آنکه از طرف شاه مأمور حفاظت جان و اعضای سفارت شده‌اند، اگر حاج ملاعلی به آن‌ها دستور دهد بدون درنگ، من و دیگر اعضای سفارت را خواهند کشت، خوشبختانه مردی که این همه قدرت و نفوذ کلام دارد کسی است خیلی رئوف و مهربان و ملایم است و هیچ‌وقت دستورات شدیدی صادر نمی‌کند، ولی به هر حال باید توجه داشت که هیچ کار اجتماعی و مهمی در ایران بدون جلب نظر و صلاح دید حاج ملاعلی کنی انجام نخواهد شد.»^[10] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn11)

در گزارشات و اسناد وزارت امور خارجه آمده است که در سفر دوم مظفرالدین‌شاه (1319 ق/1281 ش)، در لندن، رؤسای کمپانی «استاندارد تراست» از شاه امتیاز تأمین آب ناحیه میان قزوین و تهران، و نیز تأمین آب آشامیدنی تهران را درخواست کردند. شاه رسیدگی به این پیشنهاد را به بازگشت به ایران موکول کرد و مسئولیت اجرای آن را به امین‌السلطان محول نمود. هنگامی که نماینده کمپانی یادشده برای عقد قرارداد به تهران آمد، امین‌السلطان (اتابک) به

نماینده شرکت گفت: «اولاً علما مایل نیستند خارجی به آب خوردن مردم دخالت نماید، ثانیاً این کمپانی صرفاً نباید انگلیسی باشد.»^[11] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn12) هرچند کمپانی پذیرفت که موافقت علما را جلب کند، و دو شرکت فرانسوی و بلژیکی را هم در این کار شریک سازد، این قرارداد، چه در دوره امین‌السلطان و چه در دوره عین‌الدوله، که پس از او به صدارت رسید، سر نگرفت و با تأسیس شرکت آبیاری موافقت نشد.^[12] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn13)

به واسطه همین نفوذ و قدرت بیش از حد روحانیون بود که کمی بعد از مرگ میرزای شیرازی در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه، آخوند ملا کاظم خراسانی، که هنوز مرجعیت عامه نیافته بود، می‌توانست بر سر مساله‌ای جزئی، در حضور عموم به «ویس‌قنصول نجف» تندی کند که «تو که داخل آدم نیستی، به کسی که در بغداد است (احتشام‌السلطنه در این زمان کارپرداز اول بغداد بود)، هم اعتنایی نمی‌کنم، سهل است اگر بخواهم پادشاه (ناصرالدین‌شاه) شما را هم با این انگشت کوچک خود از تخت به زیر می‌کشم.»^[13] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn14)

چنین موقعیت اجتماعی، به خودی خود باعث می‌شود علما در صحنه اجتماعی حضور جدی داشته باشند. در این خصوص، سه مورد «مسئولیت محاکم شرع»، «امکان بستنشینی در بیوت علما» و «تشییع جنازه با شکوه علمای شیعه»، که به‌روشنی موقعیت اجتماعی علما را نشان می‌دهند، بررسی گشته است.

مسئولیت محاکم شرع: حوزه قضایی از جمله حوزه‌هایی بود که اعمال قدرت و نفوذ در آن می‌توانست پایه‌های قدرت صاحبان قدرت را مستحکم‌تر کند. از ابتدای دوره صفویه این حوزه به دو قسمت تقسیم شده بود: یکی دیوان بیگی که دیوان قضایی عرف بود و دیگری دیوان قضاوتی شرع. البته از لحاظ اجرایی، بخش دوم زیر نظر بخش اول قرار داشت.^[14] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn15)

یکی از محققان تاریخ معاصر نیز در این خصوص می‌نویسد: «قبل از مشروطیت در کشورمان دو گونه محاکم بوده است: الف- محاکم عُرف یا دیوانخانه عدلیه؛ ب- محاکم یا محاضر شرع. محاکم شرع، در واقع، پایگاه حاکمیت شرعی مجتهدان بود»^[15] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn16) و در برابر آن دیوانخانه قرار داشت که اراده دولت و دربار را اعمال مینمود و زمام آن در دست عمال حکومت و در رأس همه، شخص شاه بود. بنیان حقوق محاکم شرع و مبنای قانونی احکام صادره از سوی مجتهدان، کتاب و سنت معصومین (ع) و به تعبیری روشنتر، فقه مدون شیعه بود. اما احکام دیوانخانه، فاقد مبنایی واحد و ثابت بود و ملاکی مدون و مضبوط نداشت. در معنی، تابعی از متغیر آراء و - احياناً - احوای حکام عرف بود.»^[16] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn17)

پولاک نیز در سفرنامه خود می‌نویسد: «در جوار شرع، چیزی به نام عرف برقرار گردیده که توسط شاه، حکام و محکمه عالی دیوانخانه اعمال می‌شود... ملاها طبعاً عرف را دارای اهمیت و صلاحیت نمی‌شناسند و احکامی را که بر آن مبنا صادر شده باشد، باطل می‌دانند، تنها شاه است که این اختیار قانونی را عملاً اعمال می‌کند، حتی هنگامی که سه نفر به جان شاه سوء قصد کردند، چند تن از علما با کشتن آن‌ها به مخالفت برخاستند و می‌گفتند چون سوء قصدکنندگان سه نفر هستند، بر حسب نص قرآن می‌توانند با پرداختن مبلغ معین جریمه، آزادی خود را به‌دست آورند. اغلب جرائم سیاسی از مقوله عرف محسوب می‌شود.»^[17] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn18)

مستر بنجامین نیز در سفرنامه خود می‌نویسد: «محاکم عرف، بیشتر به مسائل جنایی رسیدگی می‌کنند، اما دعاوی حقوقی و مدنی توسط روحانیون حل و فصل می‌شود. در حقیقت تقدس دادگاه‌های شرع و معنویت که حکام آن دارند، جرأت اعتراض و سرپیچی از آن را به کسی نمی‌دهد، در واقع دادگاه‌های عرف - اگر حمایت و پشتیبانی دولت نباشد - نفوذ و اهمیتی ندارند.»^[18] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn19)

وی در جایی دیگر از سفرنامه خود می‌نویسد: «با نظر مرجع تقلید در حقیقت هر نوع شائبه و شک و تردیدی در مورد اعمال نفوذ در رأی بدوی برطرف می‌شود، زیرا مرجع تقلید با مقام بسیار مهم و بزرگی که دارد نه زیر نفوذ قرار می‌گیرد و نه آنکه از طرفین دعوی ترس و ملاحظه‌ای دارد که احياناً جانب یکی از آن‌ها را بگیرد و بدین ترتیب رأی او کاملاً عادلانه و منصفانه است.»^[19] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn20)

در حقیقت، تقسیم دادگاه‌ها به دادگاه‌های عرفی و شرعی، حاکی از همین ساختار قدرت در جامعه بود که در یک طرف شاه و در طرف دیگر فقها قرار داشتند و زمانی که نفوذ مجتهدان در دولت افزایش می‌یافت، به موازات آن محاکم شرعی قدرت می‌یافتند و هر وقت نفوذ آن‌ها کاهش می‌یافت، محکمه عرف قدرت بیشتری به دست می‌آورد. به عنوان مثال؛ سر جان ملکم در این زمینه می‌نویسد: «در زمان شاه سلطان حسین صفوی منقول است که جمیع امور در محکمه شرع می‌گذشت و در زمان نادرشاه، جمیع کارها به حاکم عرف رجوع می‌شد. حاکم عرف پادشاه است و نواب وی و حکام ممالک و بلاد و عمال قری و قصبات و ضباط محال و کدخدایان دهات و صاحب‌منصبان از هر قبیل تحت فرمان او کار می‌کنند.»^[20] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn21)

درباره حاجی میرزا جواد آقا - فقیه بزرگ تبریز در عصر ناصرالدین‌شاه - نیز نوشته‌اند: «سالیان دراز با نفوذ تمام، حامل لوای ریاست تامه بوده و کارهای مهم بسیاری را با کمال شهامت و موفقیت از پیش برده است. در نزد امرا و حکام و درباریان و طبقات متنوعه ملت با تمام احترام و عزت زیسته، بلکه در اثر وجهه ملی فوق‌العاده که داشته، امرا و حکام وقت از وی ترسناک و اندیشناک بودند، اوامر و احکام او را با کمال تذلل قبول و اجرا می‌کردند و اصلاً قدرت رد آن‌ها را نداشتند.»^[21] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn22)

در احوال مرحوم سید محمدباقر شفتی نوشته‌اند که خود مستقل از دربار و دولت، هرگاه که حکمی از احکام الهی تعطیل می‌شد و جرمی محقق می‌شد، حدود الهی را اجرا می‌کرد.^[22] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn23) احتشام السلطنه، از پیشگامان مشروطه و روسای مجلس اول مشروطه، بهرغم انتقاد از بعضی از محاضر شرع در عصر قاجار، درباره کارنامه محاکم شرع مینویسد: «حکام محاضر شرع، عموماً افرادی بودند که مراحل اجتهاد را پشت سر گذارده و اکثراً مردمی خداترس و دین‌باور بودند که در دعاوی مردم حتی‌المقدور برای تمیز حق از باطل و صدور حکم به حق، ساعی و جاهد بودند و دیناری هم به هیچ عنوان از اصحاب دعوا قبول نمی‌کردند.»^[23] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn24)

اعتبار احکام صادره از محاکم شرع - که تحت اشراف و مسئولیت علمای شیعه بود - به قدری بالا بود که حتی اقلیت‌های مذهبی نیز، در مواقع بحرانی، خود را ناگزیر از مراجعه به این محاکم می‌دیدند. به عنوان مثال؛ در دوره قاجار، تعداد کلیمیان در یزد، بسیار بود، و ذبح گوسفند برای آن‌ها کاری سودمند به شمار می‌رفت. روزی بین دو تن از روحانیان کلیمی شهر، بر سر ارجحیت خود در این کار، نزاعی واقع شد و نهایتاً برای حل اختلاف، به آیت‌الله میرزا محمدعلی مدرس طباطبایی - فقیه متنفذ یزد - رجوع کردند. ایشان از آن‌ها سؤال کرد: میزان ارجحیت، در مذهب شما چیست؟ می‌گویند: قوت دست است، زیرا باید به یک ضربه، سر را جدا کرد. مدرس می‌گوید: برای امتحان قویتر بودن دست، هر کدام یک آینه به دست گرفته، در مقابل خورشید بایستید و نور آن را در سایه منعکس کنید. هر کدام کمتر حرکت کرد معلوم می‌شود قوت دست او بیشتر است، و هر دو به این قضاوت راضی شدند.^[24] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn25)

درباره قضاوت‌های عادلانه و حکیمانه علمای شیعه نقل‌های بسیار است، آنچه باید ذکر شود این است که اعتبار قضایی علمای شیعه در یک تاریخ دراز و پرفراز و نشیب به دست آمده و بیانگر این است که در طی تاریخ، قضاوت عالمان اسلامی، از آنجا که مبتنی بر اصول عادلانه قرآن و سنت بوده، در نزد عامه مردم مقبولیت داشته است.

بستنشینی در بیوت علما: در عصر قاجار، شیوه بستنشینی در بیوت علما برای مصون بودن از تعدی زورگویان رایج بوده است. مردم بیگانه و مظلوم، که هیچ ملجأ و پناهگاهی نداشتند، به علما پناه می‌آوردند تا از تجاوز زورگویان در امان بمانند. اینکه چنین چیزی ممکن بوده و پس از شروع بستنشینی هیچ کسی را یارای تجاوز به شخص بستنشسته نبوده، بیانگر نفوذ و موقعیت علما بوده است. بسیاری از تحلیلگران داخلی و خارجی به این موقعیت ویژه و ممتاز اشاره کرده‌اند.

ایوانف در این خصوص می‌گوید: «مذهب شیعه و روحانیت، نقش مهم و عمده‌ای را در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران ایفا می‌نمود. مجتهدین و علما، نقش مراجع عالی قانون‌گذاری را ایفا نموده و از قوانین خاص قرآن، شرعیات و احادیث استفاده می‌کردند و آن‌ها را با شرایط موجود تطبیق می‌دادند. امور قضایی (مانند امور وراثت، ازدواج و طلاق، تجارت و سایر

کارها بر پایه اصول مذهبی و شرعیات بنا نهاده شده و در دست روحانیون متمرکز بود. همچنین نظارت بر مدارس و مراکز آموزشی و علمی و کنترل آن‌ها نیز در دست روحانیون متمرکز شده بود. به این ترتیب، مراجع روحانی از نفوذ و اقتدار بسیاری برخوردار بودند و در اداره مملکت دخالت میکردند.»^[25] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn26)

دکتر ویشارد (پزشک امریکایی دربار مظفرالدین‌میرزا ولیعهد در تبریز) چنین اظهار می‌کند که «بستنشینی تنها سلاح مؤثری است که ایرانیها میتوانند با آن به جنگ درماندگی و گرفتاریهای خود بروند.»^[26] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn27)

ادوارد پولاک می‌نویسد: «ملاها بین محرومین و فرودستان، طرفداران بسیاری دارند. اما دولتیان از ملاها میترسند، زیرا میتوانند قیام برپا کنند. نمیتوان منکر شد که ترس از آن‌ها وسیله‌ای است که استبداد و ظلم زورگويان را تا اندازه‌های محدود و تعدیل میکند.»^[27] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn28)

مادام دیالافوآ با اشاره به مقام و منزلت بسیار عالی علمای روحانی و پیشوایان مذهبی در نزد ایرانیان می‌نویسد: «این اشخاص محترم از گرفتن حقوق یا مواجب دولتی امتناع دارند و از طرف دولت هم به این مقام نمیرسند، بلکه آرای عمومی متحداً در انتخاب آن‌ها به این مقام دخالت دارد. کار این طبقه روحانی منحصر است به تعلیم مذهبی و اخلاقی، و در موقع لزوم از بیعدالتی و ستمکاری حکام و مأمورین دولتی نسبت به مؤمنین دفاع میکنند.»^[28] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn29)

سناتور ملکزاده چنین می‌نگارد: «کلیه امور جامعه در دست روحانیون بود؛ معاملات به طور کلی و جزئی در محضر روحانیون انجام مییافت، عقد و نکاح را روحانیون اجرا میکردند، ارث به وسیله آنان تقسیم میشد، حق امام و خمس، که در حقیقت پرداخت مالیات بود، به آن‌ها داده میشد، اکثر مردم نماز را پشت سر روحانیون می‌گذاشتند و کمتر فردی بود که در روز، گرفتار مشکلات و مسائلی نشود که حل آن به وسیله استعلام و استفتا از روحانیون میسر بود. در نتیجه، هرگاه دستگاه روحانیت در تهران برچیده میشد، زندگانی عمومی به کلی فلج میشد و ریشه زندگی اجتماعی، که روی معاملات بود، از هم پاشیده میشد. ملت ایران به طوری که تاریخ نشان میدهد در دوران زندگی چندین هزار سالهاش دائماً مورد هجوم و تجاوز ستمگران بوده است و چون قانون و اصول و ملجأیی هم در کار نبوده که مردم را از تعدی ظالمین محفوظ بدارد، مردم به ناچار برای نجات خود از تجاوز ستمگران مأمنهایی به دست می‌آوردند تا در پناه آن مصون بمانند. این بود که امامزاده‌ها و مساجد و خانه بعضی از علمای درجه اول، بست بود و از تعدی حکام و مأمورین دولت محفوظ بود و مردم میتوانستند به آنجاها پناه ببرند.»^[29] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn30)

کریم طاهرزاده، عضو مرکز غیبی تبریز در عصر مشروطه، در این خصوص می‌نویسد: «روحانیت، آن موقع خیلی رونق داشت. در محیط روحانیت برای اعمال زور مأمورین دولت حتی برای استبداد شخص شاه، مجالی نبود. روحانیت، تنها پناهگاه ستم‌دیدگان و ملجأ مظلومان محسوب میشد. حقیرترین طلبه علوم دینی میتوانست با کلانتر محل با صراحت لهجه صحبت کند و یا با فرّاش حکومت خشونت نماید و آزار و گزند نیابد. در منزل علما بست مینشستند و تحصن میجستند. خلاصه، در دوران استبداد، اگر از آزادی اثری بود، به یقین آنجا بود.»^[30] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn31)

تشییع جنازه باشکوه علمای شیعه: از مراسم تشییع جنازه علما پس از فوتشان میتوان به موقعیت اجتماعی علمای شیعه پی برد. مردم پس از درگذشت شخص، هیچ تعارف و رودربایستی نخواهند داشت، لذا اگر در چنین شرایطی باز هم به کسی اقبال کنند، در آن صورت، یقین میکنیم که آن شخص، نزد آنان محترم بوده است. تشییع جنازه‌های علمای شیعه، همه در نوع خود کم‌نظیر بوده است. با درگذشت یک عالم دینی، غم و ماتم همه جا را فرا می‌گرفت و حتی مخالفان علما را هم متأثر میکرد. به عنوان مثال؛ معلم حبیبآبادی، در مکارم‌الآثار مینویسد: «در فوت حجت‌الاسلام شفتی - فقیه سائس اصفهان - تا یک سال آثار و آداب عزاداری او در ایران و هند و پاکستان و غیره برپا بود و اشعار عربی و پارسی بسیار در مرثیه و ماده تاریخ او گفتند.»^[31] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn32) در وفات حاج ملاعلی کنی نیز تمام عالم شیعه عزاداری کردند و تعطیل عمومی اعلام شد. مردم تهران پیکر او را با احترام تمام دوش به دوش از تهران به حضرت عبدالعظیم (ع) انتقال دادند. اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات عهد ناصری، در این خصوص مینویسد: «شنیدم در تشییع جنازه حاجی ملاعلی، که به حضرت عبدالعظیم (ع) بردند، اهالی طهران از شهری و

کندی و کسبه و علما و آخوندها معرکه کرده بودند. حتی گبر و یهود و ارمنی هم دسته شده بودند. عماری حاجی را همین طور به دوش، از شهر به حضرت عبدالعظیم [برده و در] بینالحرمین دفن نمودند. نوحه‌ای که کندها و اهل شهر و یهودیها جلو جنازه میخواندند و سینه میزدند از این قرار است:

اهل شهر:

رفتی تو ز دنیا ای نایب پیغمبر

شد جای تو خالی در مسجد و منبر

کندها:

کندها را خاک عالم بر سر است

این عزای نایب پیغمبر است

یهودیها

واویلا صد واویلا

ستون دین ناپیدا

چهار روز دکانین را بسته بودند، مثل ایام عاشورا دسته و سینه‌زن در کوچه‌ها میگردیدند. ختم را هم در مسجد مروی گذاشته بودند. روز چهارم حرکت دادند و به حضرت عبدالعظیم (ع) بردند. حقیقت، تا به حال برای احدی در ایران این طور عزاداری نکرده بودند.»^[32] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn33)

این نمایش عام، در سوگ آقاجفی اصفهانی نیز تکرار شد. جریده حبلالمتین، در ششمین روز درگذشت وی نوشت: «در این شش روز، شهر [اصفهان] و توابع، یکپارچه ماتم است. تمام شهر را سیاه بسته، مسجد شاه و میدان جنب آن در این چند روز از دسته سینه‌زن و کتل و نوحه‌گر خالی نمانده، طوری عزاداری نمودند که هیچگاه احدی ندیده و نشنیده بود. ولی سرآمد تمام عزاداریها، عزاداری دویست نفر اطفال یتیم بود که آن مرحوم از آنها پرستاری میفرمود و از هر جهت از خوراک، لباس و درس و جمیع لوازم آنها مواظبت میفرمود. و آنها با سر و پای برهنه و چشم‌های گریان، خاک‌برسرکنان، متصل در مسجد و اطراف در سیر بودند و همگی می‌گفتند: ای چرخ، چرا بردی بابای یتیمان را؟! و این حال آنها در این چند روز آتش بر قلوب خاص و عام زده است. از دست رفتن این بزرگمرد برای مسلمانان واقعاً بسی جای افسوس است. سی سال تمام، به استحقاق کامل، حائز روحانیت اسلام بود. میتوان با کمال جرأت اظهار نمود که در تمام سیصد هزار جمعیت اصفهان و توابع، در این چند روز یک حالت جنونی مشاهده میشود، شرح وقایع نوشتنی نیست.»^[33] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn34)

شکوه سوگواری غمبار مردم در مرگ مشکوک برادر آقاجفی، حاج آقا نورالله اصفهانی، نیز کمتر از آنچه ذکر شد نبوده است. هنوز لحظاتی از اعلان شهادت حاج آقا نورالله در قم نگذشته بود که آن شهر، یکپارچه تعطیل شد و سپس حالت ماتم گرفت و سیاهپوش گشت. در اصفهان و تهران و سایر بلاد ایران نیز پس از اطلاع، عَلمها برافراشته گردید. در تهران، شهید مدرس برای ایشان مراسم ختمی گذاشت و پس از آن تا دو ماه پیای مردم پایتخت همچنان عزاداریهای مفصل و باشکوهی برگزار می‌کردند. یکی از جراید، عواطف و احساسات مردم اصفهان را این گونه تصویر کرده است: «حاج آقا نورالله دار فانی را وداع گفتند. پس از شیوع این خبر در اصفهان، حزن فوقالعاده عموم اهالی را فراگرفته و شهر یکپارچه اندوه و تألم گردید. در مساجد، مجالس فاتحه منعقد و تمام دکان‌ها و بازارها را سیاهپوش کرده، از تمام محلات شهر و اطراف؛ از سده، نجفآباد و قمشه، دسته‌های بزرگی به مجالس فاتحه آمده که اغلب آنها مانند روز عاشورا قمه زدند.»^[34] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn35)

حقیقت این است که این شکوه، در مراسم عزاداری ارتحال همه عالمان وارسته شیعه در طی تاریخ معاصر ما اتفاق افتاده است. و این امر به روشنی می‌تواند بر نفوذ، اعتبار و موقعیت ویژه علمای شیعه در دلهای دینداران گواهی دهد.^[35] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_edn36)

ب- مقابله سنت با هجوم تمامعیار تجدد:

عامل دیگری که میتوان در خصوص مواجهه شدیدتر و گسترده‌تر علما با غرب، نسبت به سایر قشرهای جامعه، ذکر کرد این است که جریان تجدد، بیش از هر چیز دیگر، در ستیز با ویژگی‌های دین و سنت بود و از آنجا که علمای شیعه، طلایهداران و نگهبانان اصول دین و سنت در جامعه بودند، طبیعی بود که بیش از هر کس و قشر دیگر در برابر این جریان حساسیت نشان دهند.

فرهنگ انسانی در بستر چهار نوع رابطه خاص میان انسان - انسان، انسان - طبیعت، انسان - خویش و انسان - خدا شکل می‌گیرد. فرهنگ شیعی ایرانیان عصر ورود تجدد به شرق، بر مبنای تعاریف دین و سنت از این روابط چهارگانه شکل گرفته بود. با ورود تفکر تجدد و غرب به ایران، تعاریف و نسبت این روابط تا حد زیادی به هم خورد؛ به گونه‌ای که در بعضی از موارد کاملاً متضاد با آنچه پیش از این تصور میشد، بود. در تفکر تجدد، در خصوص رابطه نخست (انسان - انسان)، از آنجایی که انسان‌ها از سوویی به روباه (کتاب «شهریار» و «گفتارها» ماکیاوولی)، از سوویی به گرگ (کتاب «لویاتان» توماس هابز)، از سوویی به میمون (کتاب «تبار انسان» چارلز داروین) و از سوویی به ابرحیوان (کتاب «دجال» نیچه)، تشبیه شدند، استثمار دیگران از نوعی اصالت ویژه برخوردار گشت. در خصوص رابطه دوم (انسان - طبیعت)، انسان، حسب تفسیر افراطی دکارت، «مالک‌الرقاب طبیعت» انگاشته شد و به خود اجازه تصرف بی‌حد و حصر در آن را داد و بیش از آنکه خود را مکلف به جستجو برای کشف قوانین ودیعه‌گذاشته‌شده در دل طبیعت بداند، به دنبال جعل قوانینی برای طبیعت بود که بیش از پیش به وی در استثمار و تصرف آن کمک کند. در خصوص رابطه سوم (انسان - خویش)، انسان خود را معیار همه چیز قرار داد و نقطه اتکای انسان، که در نگرش دینی و سنتی به بیرون از وجود انسان و در ضمن مفاهیم عالیه دینی از جمله توکل، توسل، خوف و رجا و... حواله داده شده بود، این بار به درون انسان حواله داده شد و انسان خود، تکیه‌گاه خود گشت، همچنان که خود مبدأ و مقصد خویش گشته بود. در خصوص رابطه چهارم (انسان - خدا)، قلمرو قدرت خداوند تحدید شد و بر خلاف آنچه در نگرش دینی و سنتی تبیین شده بود مبنی بر آنکه خداوند، حد انسان را تعیین میکند، این بار انسان، حد خداوند را تعیین کرد و از میان همه زمانها، فقط یکشنبه را، و از میان همه مکان‌ها، فقط کلیسا را به او داد و حضورش را در دیگر زمان و مکان‌ها، اعم از اداره، کارخانه، اجتماع و خانه، ممنوع کرد.

این‌چنین تغییر جدی در همه آنچه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دینی و سنتی نامیده میشد، لاجرم، علمای شیعه را به عکسالعمل در برابر آن میکشاند.

پی‌نوشت‌ها

* (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref1) دانشجوی دکترای علوم سیاسی

[1] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref2) - علی ابوالحسنی (منذر)، کارنامه شیخ فضلالله نوری، تهران، عبرت، چ 1، 1380، ص 23

[2] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref3) - روزنامه قانون، ش 20، صص 1 و 2 و 3 به نقل از: ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چ 4، 1383، صص 327 - 328

- [3] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref4) - راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کاظم عزیزی، تهران، نشر مرکز، چ 10، 1381، ص 159، به نقل از: رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انصاریان، چ 1، 1370، ص 69
- [4] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref5) - ش 81 به نقل از: ماشاءالله آجودانی، همان، صص 63 - 62
- [5] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref6) - عباس اقبال آشتیانی، «شرح حال حجت الاسلام حاج سید محمدباقر شفتی»، مجله یادگار، س 5، ش 10 (خرداد 1328)، ص 30، به نقل از: ماشاءالله آجودانی، همان، ص 98
- [6] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref7) - سر جان ملکم، تاریخ ایران، ج 2، صص 543 - 541، به نقل از: رسول جعفریان، همان، صص 62 - 61
- [7] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref8) - سر جان ملکم، همان، صص 551 - 546، به نقل از: رسول جعفریان، همان، صص 65 - 64
- [8] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref9) - مادام دیالافوا، سفرنامه دیالافوا (ایران و کلد)، ترجمه و نگارش فره‌وشی، تهران، خیام، چ 2، 1361، ص 59
- [9] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref10) - خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چ 2، 1368، ص 117
- [10] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref11) - س. ج. و. بنجامین، ایران و ایرانیان (سفرنامه بنجامین)، ترجمه حسین کردبچه، تهران، نشر جاویدان، چ 1، 1363، ص 332، به نقل از: رسول جعفریان، همان، صص 68 - 67
- [11] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref12) - رک: ابراهیم صفایی، نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، 1370، صص 24 - 22؛ 33 - 29؛ 56
- [12] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref13) - ماشاءالله آجودانی، همان، ص 279
- [13] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref14) - روزنامه قانون، ش 268، به نقل از: ماشاءالله آجودانی، همان، صص 163 - 162
- [14] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref15) - البته ناگفته نماند که اموری که در محکمه عرف فیصله مییافت، به اقتضای مکان و زمان و اشخاص، و به اقتضای ضعف، قوت، میل و طبیعت سلاطین، و بلکه تمامی حکام ممالک و بلاد، عمال اوراق و قصبات و ضباط محل، کدخدایان دهات و صاحبمنصبان در هر رده‌ای، خود متغیر بوده است، و چون در اکثر موارد، از جانب حاکمان عرف، وقت لازم برای بررسی پرونده‌های مورد قضاوت صرف نمیشد، غالباً ظلم واقع میشد.
- [15] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref16) - به همین دلیل ناصرالدین‌شاه گفته بود: عدلیه، فراشباشی شرع است. به نقل از: فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، چ 1، 1355، ص 418
- [16] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref17) - علی ابوالحسنی (منذر)، همان، صص 31 - 30
- [17] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref18) - ادوارد یاکوب پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران، خوارزمی، 1368، ص 225؛ به نقل از: رسول جعفریان، همان، ص 66
- [18] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref19) - رسول جعفریان، همان، ص 67
- [19] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref20) - س.ج.و. بنجامین، همان، ص 333، به نقل از: رسول جعفریان، همان، صص 69 - 68

- [20] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref21) - سرجان ملکم، همان، صص 550 - 546، به نقل از: رسول جعفریان، همان، ص 63
- [21] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref22) - ریحانه الأدب، ج 5، صص 181 - 180
- [22] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref23) - رک: بیان المفخر، در شرح حال حجت الاسلام محمد باقر شفتی، ج 1، صص 164 - 161
- [23] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref24) - سید محمدمهدی موسوی (به کوشش)، خاطرات احتشام السلطنه، تهران، زوار، ج 2، 1367، ص 130
- [24] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref25) - علی ابوالحسنی (منذر)، همان، صص 41 - 40
- [25] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref26) - میخائیل سرگه یویچ ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائمپناه، تهران، بینا، بیتا، ص 16
- [26] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref27) - جان ویشارد، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران، نوین، 1363، ص 314
- [27] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref28) - ادوارد یاکوب پولاک، همان، ص 225
- [28] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref29) - مادام دیالافوا، همان، ص 59
- [29] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref30) - مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، ج 4، 1373، ج 2، صص 367 - 365
- [30] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref31) - کریم طاهرزاده، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، اقبال، بیتا، ص 408
- [31] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref32) - معلم حبیبآبادی، مکارم الآثار، ج 5، ص 161
- [32] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref33) - ایرج افشار (به کوشش)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران، امیرکبیر، ج 5، 1379، صص 596 - 595
- [33] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref34) - روزنامه حبلالمتین کلکته، 2 شوال 1332.ق، ش 16، ص 20
- [34] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref35) - رک: موسی نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ج 2، 1378، صص 307 - 304
- [35] (http://zamaneh.info/articles/693.htm#_ednref36) - بعضی از مآخذ مطالب این بخش، از منبع ذیل اخذ شده‌اند: علی ابوالحسنی (منذر)، کارنامه شیخ فضلالله، همان، صص 54 - 23